چهارشنبه
۳۱ فروردین ۱۴۰۱
سال نوزدهم • شماره ۴۲۶۲
روزنامه شرق
www.sharghdaily.com

سونیا شیدرنگ
دکترای باستان‌شناسی

پایان راه نئاندرتال‌ها

نئاندرتال‌ها گونه منقرض‌شده‌ای از انسان بودند که از حدود ۴۰۰ هزار سال پیش در اروپا و قسمت‌هایی از آسیا می‌زیستند و سرانجام به دلایلی که کاملا برای ما شناخته‌شده نیست، در حدود ۴۰ هزار سال پیش از میان رفتند و اجداد انسان‌های امروزی جای آنها را گرفتند. بسیاری از پژوهشگران دلیل انقراض این گونه را از راه رسیدن انسان مدرن و رقابت زیستی این دو گونه مربوط می‌دانند. اما برخی معتقدند دلایل دیگری همچون جمعیت کم، تنوع ژنتیکی اندک، تغییرات آب و هوایی و امتزاج با انسان‌های مدرن و انحلال تدریجی می‌توانند از جمله عوامل مهم در انقراض این گونه اسرارآمیز باشند. از زمان یافت فسیل این انسان‌های باستانی در قرن ۱۹ میلادی، در باور عموم و حتی مجامع علمی، نئاندرتال‌ها موجودات غارنشین عجیب و غریب و متفاوت از انسان‌های مدرن و با بهره هوشی پایین و توانایی ذهنی اندک به تصویر کشیده می‌شدند. اما با نزدیک‌شدن به اواسط قرن بیستم و پیشرفت‌های بیشتر در دیرین انسان‌شناسی و باستان‌شناسی، این تصویر به تدریج تغییر کرد و ما اکنون می‌دانیم این انسان‌ها نه تنها چندان متفاوت نبوده‌اند بلکه قدرت تطابق بسیار خوبی داشته‌اند که چند صد هزار سال گونه آنها را حفظ کرده بود. از نظر ویژگی‌های کلی جسمانی نئاندرتال‌ها ساختار قوی و عضلانی‌تری نسبت به اکثر انسان‌های مدرن داشتند اما از لحاظ قد و قامت کوتاه‌تر بودند (میانگین قد افراد مذکر بین ۱۶۸ تا ۱۶۴ سانتی‌متر و افراد مؤنث بین ۱۵۲ تا ۱۵۶ سانتی‌متر بوده است) و قفسه سینه و لگن پهن‌تری داشته‌اند. جمجمه نئاندرتال‌ها به سمت عقب کمی کشیده‌تر بوده در حالی که انسان‌های مدرن جمجمه کروی‌شکل با طاق بلندتری دارند. پیشانی کمی شیب‌دار، قوس ابرویی برجسته‌تر و بینی کشیده و بلند از دیگر ویژگی‌های جسمانی آنها بوده که نه تنها از آنها هیولا نمی‌سازد بلکه با یک دید واقع‌گرایانه انسان‌هایی با ویژگی‌های مناسب محیط‌های سرد بوده‌اند که احتمالا به دلیل جمعیت کم، تنوع ژنتیکی آن‌چنانی را تجربه نکرده‌اند. اما با وجود چند صد هزار سال تطابق با شرایط و اقلیم‌های مختلف چرا نئاندرتال‌ها در حدود ۴۰ هزار سال پیش منقرض شدند، آن هم در زمانی که گروه‌های انسان‌های امروزی در قلمرو آنها در حال رشد و گسترش چشمگیری بودند؟ طبیعتا با وجود چنین هم‌زمانی‌ای، نخستین فرضیه برای توضیح انقراض این گونه، نابودی آنها در نتیجه گسترش و رقابت اجداد انسان‌های امروزی در قلمرو آنها بوده است. اما اگر این موضوع مهم‌ترین دلیل انقراض نئاندرتال‌ها بوده باشد، روند آن از حدود ۵۰ هزار سال پیش و حتی پیش از آن آغاز شده و به مرور و در نتیجه عوامل دیگری مانند جمعیت کم، تنوع ژنتیکی پایین، امراض جدید و تغییرات اقلیمی منجر به از بین رفتن نئاندرتال‌ها در حدود ۴۰ هزار سال پیش شد. یکی از راه‌های ردیابی اتفاقات این دوره پرابهام، مطالعه دست‌تراش‌های سنگی به‌جای‌مانده از این بازه زمانی است که گاه ویژگی‌های آنها متفاوت از صنایع سنگی عمده منسوب به این دو گونه انسانی هستند. از این رو صنایع سنگی متفاوتی که متعلق به دوره انقراض نئاندرتال‌ها هستند معمولا بحث‌های زیادی را در محافل باستان‌شناسی ایجاد می‌کنند. یکی از این صنایع سنگی، صنعت شاتلپرونی Châtelperronian نام دارد که از مرکز فرانسه و اطراف پاریس تا شمال شبه‌جزیره ایبری یافت می‌شود و مربوط به ۴۳۷۰۰ سال پیش تا ۳۹۲۰۰ سال پیش است.

از ویژگی‌های مهم این صنعت سنگ می‌توان به تولید تیغه و ریزتیغه‌هایی اشاره کرد که در فرهنگ‌های پارینه‌سنگی میانه مانند موستری چندان مرسوم نیست. از ابزارهای شاخص شاتلپرونی می‌توان به چاقوهایی با پشت خمیده اشاره کرد که در کنار خراشنده‌های جانبی و اسکنه‌ها اکثرا روی تیغه‌ها ساخته می‌شدند. برخی پژوهشگران این صنعت سنگ تیغه‌محور را متعلق به نئاندرتال‌ها می‌دانند و برخی دیگر آن را محصول آشفتگی لایه‌های باستان‌شناختی بین دو دوره دانسته و معتقدند قسمت اعظم بقایای آن به انسان‌های مدرن و فرهنگ‌های جدید آنها مانند اوریناسی تعلق دارد.

از میان مکان‌های باستانی مشهوری که حاوی بقایای این صنعت سنگ خاص هستند، سه مکان لا روش ا پیرو (سان سزار) (La Roche-à-Pierrot Saint-Césaire) و گروت دُ رون (ارسی سور کور) (Grotte du Renne Arcy-sur-Cure) و لافراسی La Ferrassie که حاوی بقایای جسمانی نئاندرتال‌ها هم هستند، بیش از بقیه در شناخت ما از دوره گذار پارینه‌سنگی میانه به پارینه‌سنگی جدید تاثیر داشته‌اند.

گروت دُ رون یا غار گوزن شمالی در فرانسه حاوی صنعت سنگ شاتلپرونی در کنار اشیای نمادین، به‌خصوص آویزهای ساخته‌شده از استخوان، عاج و دندان حیوانات است که از جمله ویژگی‌های بارز فرهنگ‌های پارینه‌سنگی جدید است. وجود این اشیای نمادین در کنار بقایای نئاندرتال‌ها می‌تواند نشانگر تاثیر فرهنگ انسان‌های مدرن بر نئاندرتال‌ها باشد و یا از جمله نوآوری‌های فرهنگی دیرهنگام خود این گونه است و یا از لایه‌های باستان‌شناختی پارینه‌سنگی جدید به لایه شاتلپرونی نفوذ کرده است.

اخیرا گزارش کشف صنعت شاتلپرونی از مکانی دیگر به نام آرن بالتزا ۲ Aranbaltza II در شمال شبه‌جزیره ایبری منتشر شده که به نظر پژوهشگران شاخص‌های آن هیچ شباهتی به صنعت موستری پارینه‌سنگی میانه پیش از آن ندارد و از این رو می‌تواند یک صنعت سنگ نفوذی به این منطقه باشد. پژوهشگران معتقدند پس از اینکه نئاندرتال‌های محلی منطقه را ترک کردند و یا منقرض شدند، گروه جدیدی از این گونه که مجهز به تکنولوژی ساخت صنعت سنگ شاتلپرونی بودند از جنوب فرانسه و پس از گذر از کوه‌های پیرنه وارد منطقه کانتابریا شدند. خاستگاه شاتلپرونی همچنان نامشخص است و برخی از پژوهشگران معتقدند این صنعت سنگ به نوعی تحول و ادامه صنایع پارینه‌سنگی میانه غرب اروپاست که تحت تاثیر صنایع گروه‌های انسان‌های مدرن در شرق و مرکز اروپا قرار گرفته بود. با وجود دهه‌ها پژوهش، هنوز توافق نظر آن‌چنانی درمورد سازندگان این صنعت وجود ندارد و گاه به نئاندرتال‌ها و در نتیجه برهم‌کنش فرهنگی با انسان‌های مدرن نسبت داده می‌شود و گاه سازندگان آن را انسان‌های مدرن لایه‌های باستان‌شناختی بالاتر نیز می‌دانند. با وجود اینکه صنعت شاتلپرونی را گاهی به انسان‌های مدرن نسبت می‌دهند اما پیشرفت‌های فناوری در پژوهش‌های جدید اخیرا به طرز چشمگیری این موضوع را به چالش کشیده و شواهد دیرین مولکولی نشانگر این است که سازندگان شاتلپرونی در مکان ارسی سور کور نئاندرتال‌ها بوده‌اند و تنها بقایای جسمانی همراه فرهنگ شاتلپرونی که به صورت مستقیم سال‌یابی شده است ویژگی نئاندرتال دارد.

مکان پارینه‌سنگی آران بالتزا ۲ در منطقه ساحلی باسک در شمال شبه‌جزیره ایبری در یک معدن شن قدیمی واقع شده و از سال ۱۹۵۷ شناسایی شده است. این مکان در جنوبی‌ترین حاشیه قلمرو نئاندرتال‌ها واقع شده است و مطالعه دقیق دست‌تراش‌های سنگی نشان‌دهنده این است که چطور انقراض‌های منطقه‌ای و جایگزینی‌های جمعیت‌های محلی می‌توانسته‌اند نقشی در ناپدیدشدن کامل نئاندرتال‌ها داشته باشند. سال‌یابی‌های اواس‌ال یا لومینسانس برانگیخته نوری برای استقرار شاتلپرونی این مکان تاریخی معادل ۴۳۵۰۰ سال پیش ارائه کرده است. صنعت شاتلپرونی آران بالتزا مشابه مجموعه دست‌تراش‌های سنگی دیگر مکان‌های شاتلپرونی فرانسه بود و هیچ شباهتی با فرهنگ غالب پارینه‌سنگی میانه یا موستری ندارد. ابزارهایی مانند خراشنده جانبی و ابزارهای دندانه‌دار که روی تراشه ساخته می‌شوند در این مجموعه بسیار کم هستند و ویژگی مجموعه بیشتر تولید تیغه و ریزتیغه و ابزارهای ساخته‌شده از آنهاست و مهم‌ترین موضوع نبود لایه پارینه‌سنگی قدیمی‌تر در این قسمت از آران بالتزا است که احتمال وجود به‌هم‌ریختگی لایه‌ها را بسیار کاهش می‌دهد. یکی از سناریوهای محتمل که این عدم پیوستگی را توضیح می‌دهد، انقراض نئاندرتال‌های منطقه کانتابریا و یا ترک این منطقه توسط این انسان‌ها در حدود ۴۵ هزار سال پیش است که مطالعات دیرین اقلیم منطقه هم وجود نوسانات اقلیمی در بازه زمانی ۵۰ هزار سال تا ۴۰ هزار سال پیش را تأیید می‌کنند که در برهه‌های سرد آب و هوایی منجر به از میان رفتن درخت‌ها شده و بر جمعیت جانوران نیز تأثیر گذاشته است. مطالعات مختلف درمورد دست‌تراش‌های سنگی، استراتژی‌های معیشتی و مطالعات چشم‌اندازهای مورد استفاده در دوره پارینه‌سنگی میانه، بیانگر اطلاعات جدیدی درمورد شیوه‌های زندگی نئاندرتال‌هاست. به این ترتیب که شعاع جابه‌جایی و تحرک نئاندرتال‌ها در شرایط سخت اقلیمی مثل سرمای بیش از حد، افزایش یافته و مکان‌های دوردست‌تری را مورد بهره‌برداری قرار می‌دادند که این موضوع مستقیما با بهره‌دهی اکوسیستم هر منطقه در ارتباط بوده که در برخی مواقع می‌توانسته جمعیت کوچک‌تری را تأمین کند. یکی از پیامدهای مهم جمعیت کمتر و قلمرو بزرگ‌تر، کاهش احتمال رویارویی و ارتباط بین گروه‌های نئاندرتال‌ها بوده است و این امر منجر به تبادل ژنی کمتری شده که از طبعات مهم آن کاهش جمعیت بدون پویایی ژن‌هاست. همان‌طور که پیش از این ذکر شد، در حال حاضر بیشتر پژوهشگران معتقدند که سازندگان صنعت دست‌تراش‌های شاتلپرونی نئاندرتال‌ها بوده‌اند و شواهد موجود در منطقه کانتابریا نشانگر از راه رسیدن انسان‌های مدرن که با خود فرهنگ اولیه اوریناسی که یکی از عمده‌ترین فرهنگ‌های پارینه‌سنگی جدید است را داشتند به این منطقه به فاصله بسیار کوتاهی از حضور شاتلپرونی در این منطقه یعنی حدود ۴۳ هزار تا ۴۲ هزار سال پیش است.

تمدن‌های پیشاهخامنشی در ایران

شرق: اغلب ایرانیان، تاریخ ایران را از دوره هخامنشی به بعد بیشتر می‌شناسند تا پیش از این دوره. در کتاب‌های درسی هم به دوره‌های پیش از هخامنشی بسیار کم پرداخته شده و در مواردی اصلا اشاره‌ای به برخی اقوام و حکومت‌های پیشاهخامنشی نشده است. ایلامیان، مادها، کاسی‌ها، ماناها، لولوبی‌ها و میتانی‌ها ازجمله حکومت‌های پیش از دوره هخامنشی در ایران به شمار می‌روند. محل استقرار اولیه کاسی‌ها قبل از مهاجرت به زاگرس، احتمالا منطقه جنوب غرب دریای خزر بوده است که در هزاره سوم ق.م. به منطقه کوهستانی زاگرس و از آنجا با عبور از معابر شمال ایلام وارد بین‌النهرین شده‌اند. مورخان یونانی از کاسی به نام «کاسی یترس» نام می‌برند. در متون آشوری به نام کارسای نام برده شده است. مؤسس سلسله کاسی «گانداش» است. از جهات بسیاری ارتباط کاسی‌ها را با اقوام هند و اروپایی می‌توان تصدیق کرد ازجمله پرستش اسب به‌عنوان مظهر خدا؛ زیرا این اعتقاد در بابل قدیم نبوده و بعد از ورود کاسی‌ها در آنجا متداول شده است. از طرفی سایر قبایل هند و اروپایی چنین عقایدی را داشته‌اند. کاوش‌های باستان‌شناسی وجود کاسی‌ها را در منطقه زاگرس نشان می‌دهد.

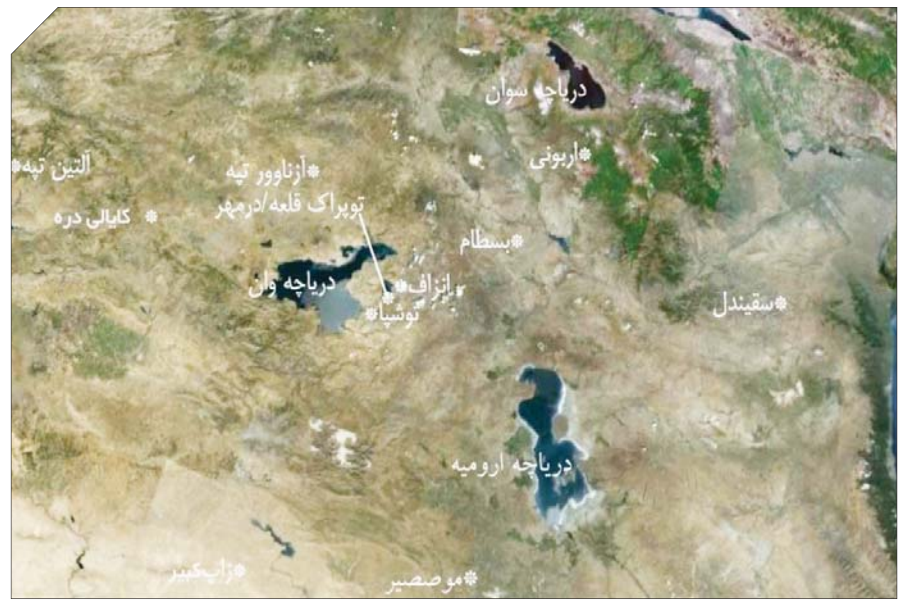

کاسی‌ها

از نظر شیوه تدفین و اشیای مفرغی، به‌خصوص خنجر (به‌دست‌آمده در طالش و لرستان) کاملا قابل مقایسه با هم هستند. بنابراین قبور به‌دست‌آمده در طالش (شکل قبور و شیوه کار) با لرستان قابل مقایسه است. تدفین به صورت دسته‌جمعی بوده است؛ بنابراین فرهنگ کاسی در طالش و ادامه آن در لرستان امروزی بر اثر کاوش‌های باستان‌شناسی که در دو منطقه صورت گرفته است، مطرح می‌شود. در رابطه با معماری کاسی‌ها هیچ نوع آثاری به دست نیامده؛ فقط قبور کاسی‌ها باقی مانده است. کاسی‌ها حدود ۱۵۰ سال کوشش کردند وارد بین‌النهرین شوند و عاقبت در ۱۷۵۰ ق.م وارد بابل شدند و طولانی‌ترین اشغال توسط کاسی‌های صورت گرفته و حدود ۵۷۶ سال در بین‌النهرین حکومت کردند. کاسی‌ها در نهایت بر اثر حمله ایلامی‌ها به بین‌النهرین شکست خورده‌اند و در حدود سال ۱۱۷۱ ق.م است که به زاگرس برمی‌گردند. قدیمی‌ترین اسنادی که از کاسی‌ها نام می‌برد، مربوط به ۲۴۰۰ ق.م است و این هم‌زمان با یک قدرت اسلامی به نام «پوزور این شوشیناک» است. به احتمال قوی آنچه مفرغ‌های لرستان نامیده می‌شود، مربوط به قبایل کوهستانی کاسی است.

لولوبی‌ها

مناطق تحت سیطره لولوبی‌ها از کوهپایه‌های شمال دیاله عراق گرفته تا دریاچه ارومیه گسترش می‌یابد. محتملا نوشته آنوبانی نی سلطان لولوبی بر صخره سرپل‌ذهاب تقریبا مربوط به قرن ۲۲ ق.م است. نام این پادشاه آکدی است و نوشته مختصر وی نیز که به صحنه تصاویر برجسته آوردن اسیران به نزد شاه توسط الهه ایشتر منضم است، به زبان آکدی است. در قسمتی از کتیبه به خط میخی برمی‌خوریم که نوشته: نفرین بر کسی باد که بخواهد این استل را از بین ببرد.

اسنادی که از این قوم اطلاعاتی به دنیای باستان‌شناسی داده‌اند عبارت‌اند از:

سنگ‌نوشته نارامسین: حکام لولوبی در زمان نارامسین در تنگه قراداغ که امروز معبر پاگان نامیده می‌شود، در جنوب شهر زور با سپاه بابلی جنگیدند و نارامسین آنها را به‌سختی شکست داد و به یادگار این پیروزی، شرحی در دامنه آن تنگه حجاری کرده‌اند. نخستین بار نارامسین نوه سارگن پادشاه آکد (۲۳۰۰ ق.م) در کتیبه مشهورش ضمن پیروزی خود از لولوبی‌ها بحث می‌کند. در لوح نارامسین پوشاک لولوبی‌ها این‌طور بوده است؛ لباسی سبک و دامنی بر تن دارند و پوست ابلقی بر یک شانه افکنده‌اند و این خود در هزاره اول ق.م لباس مردم ماد و مانا بوده است. از میان اسیران، هشت نفر کلاه‌های سومری و آکدی بر سر دارند و نفر نهم که در صف زیرین است مقدم بر دیگران است.

کتیبه آکدی و نقش برجسته آنوبانی نی در سرپل‌ذهاب: در نقش برجسته آنوبانی نی که بیانگر فتوحات این پادشاه بر دشمنان است و دشمنان او ۹ نفرند که شاید بیانگر ۹ فتح او باشد، آنوبانی نی پای خود را روی بدن خطرناک‌ترین دشمن خود گذاشته است و سایر اسیران جملگی لخت هستند. الهه ایشتر لباس سومری بر تن و تاجی از شاخ بر سر دارد که او را به عنوان الهه مشخص می‌کند. علامت شناسایی او ستاره‌ای هشت‌پر است. ایشتر حلقه سلطنت را به شاه عرضه می‌کند. اولین اسیر از پایین ظاهرا نوعی سرپوش ترک بر سر دارد که ۱۵۰۰ سال بعد گارد پارسی آن را بر سر می‌گذاشت. خطوط اصلی این اثر را می‌توان در اثر داریوش در بیستون که از بسیاری جهات تحول یافته است، بازیافت. به جای حلقه آکدی، نماد پروردگار دانا (اهورامزدا) که زردشت پیامبر و مبلغ او بود، نقش شده است. او در بالای صحنه معلق است و حلقه فرمانروایی را به داریوش عرضه می‌کند؛ همان‌طور که ایشتر حلقه فرمانروایی را به آنوبانی نی می‌بخشد. داریوش نیز مانند آنوبانی نی در دست چپ کمان خود را نگه داشته، ولی خلاف او دست راست خود را به علامت استدعا به سوی پروردگار بلند کرده است و داریوش هم پای بر روی دشمن اصلی‌اش گذاشته است.

متن کتیبه آنوبانی نی به این شرح است: آنوبانی نی پادشاه توانا، پادشاه لولوبی، نقش خود و نقش الهه ایشتر را در کوه باتیر رسم کرده است. آن کس که این نقوش و این لوح را محو کند، به نفرین و لعنت آنو، آنوتوم، بل، بلیت، رامان، ایشتر، سین، شمش گرفتار و نسل او بر باد رواد.

گوتی‌ها

تجزیه‌وتحلیل متون نشان می‌دهد واژه گوتی فقط در هزاره سوم و دوم ق.م معنی و مفهوم داشته است و به یک گروه قومی معین اطلاق می‌شده که در مشرق و شمال و شمال شرقی لولوبیان و احتمالا در آذربایجان کنونی و کردستان ایران زندگی می‌کردند. در هزاره اول ق.م اوراتوییان و مردم مانا و ماد را گوتی می‌نامیدند؛ فقط گاهی در کتیبه‌های سارگن دوم، مادهای ایرانی‌زبان از گوتیان مشخص و ممتاز شده‌اند. گوتیان در قرن ۱۳ ق.م و در زمان سلطنت نارامسین، پادشاه آکدی، در صحنه تاریخ پدید می‌آیند و نارامسین را شکست داده و بر بابل مسلط می‌شوند. پیروزی گوتیان بر دشمنان به قدری بر آنها گران آمده است که اتوهگال، پادشاه معروف اوروک، در کتیبه خود این اقوام را مارگزیده کوهستان و متجاوز بر حریم خدایان نامیده است. در هر حال گوتی‌ها در حملات مکرر خود به بین‌النهرین موفق شدند دو سلسله بزرگ بابل را منقرض کنند؛ اول سلسله‌ای که سارگن تأسیس کرده بود و دوم سلسله‌ای که به نام سومین سلسله اور مشهور بود. مقتدرترین و بزرگ‌ترین پادشاه گوتی‌ها که آنری داپی زیر نام داشته و آخرین پادشاه گوتی‌ها تیرگان بوده است. بعد از حاکمیت گوتی‌ها بر بین‌النهرین، پیشوای گوتی‌ها به اسم الولومش بوده است. بعد از حاکمیت گوتی‌ها این قدرت زاگرس در حدود ۹۰ سال در بین‌النهرین حکومت می‌کند.

ماناها

پیش از به قدرت رسیدن مادها و ظهور حکومت قدرتمند آنها، تمدنی به نام «مانا» در جنوب دریاچه ارومیه و به مرکزیت حسنلو وجود داشت، که به اعتقاد محققان حوزه فرمانروایی آن، شامل سرزمین‌های امروزی آذربایجان می‌شده است.

مانایی‌ها که نسبت به مادها قدمت بیشتری داشته و هم‌زمان با اوراتوها زندگی می‌کرده‌اند، همانند اوراتوها در شکل‌گیری هنر و فرهنگ ماد و به‌ویژه معماری آنها تأثیر داشته‌اند. در جنگ علیه آشور نیز، از متحدان مادها بودند.

جام زرین و مشهور حسنلو که در تپه حسنلو در نزدیکی شهر نقده (جنوب دریاچه ارومیه) به دست آمد، مربوط به تمدن «مانا» است. مانایی‌ها اگر خود بر هنر و معماری مادها تأثیر گذاشتند، به نوبه خود بسیار تحت تأثیر معماری اورارتوها بودند.

نام مانا نخستین بار در سال ۸۴۳ ق.م برای سرزمین‌هایی که در برابر شلمانصر سوم ۸۲۴ - ۸۵۹ ق.م مقاومت کرده بود استفاده شده است. این تاریخ مربوط به نخستین برخورد ثبت‌شده آشوری‌ها با حکومت ماناست و می‌توان اطمینان داشت که آنها بسیار پیش از این تاریخ در منطقه حضور داشته و به تشکیل حکومت اقدام کرده‌اند. براساس داده‌های باستان‌شناسی سابقه ورود اقوام جدید به منطقه دست‌کم به اواسط هزاره دوم پ.م و شروع عصر آهن ۱ (۱۴۵۰ پ.م) برمی‌گردد. به نظر می‌رسد ماناها طی عصر آهن ۱ به‌تدریج به تشکیل حکومت اقدام کرده و طی عصر آهن ۲ و ۳ با افت‌وخیزهایی به حیات مستقل سیاسی خود ادامه دادند (ملازاده، ۱۳۸۸، ۴۶). در منابع مختلف نام مانا این‌طور آمده است: در منابع آشوری مونا، مانا، ماناس، در کتیبه‌های اورارتویی منا، و در بابلی، مینِنی نامیده شده است. سرزمین مانائیان در جنوب و جنوب شرق دریاچه ارومیه نخستین توقفگاه کسانی بود که به ایران درآمده بودند.

قلمرو مانا از سوی شمال به اورارتو ختم می‌شد که در این قسمت کوه سهند و ارتفاعات بزغوش داغ، مرز طبیعی اورارتو و مانا را تشکیل می‌داد. از سوی غرب مانا با آشور همسایه بود که مرز آنها شامل کوه‌های سرحدی ایران و عراق امروزی می‌شد. در شرق، مانا با ایالت‌های ماد هم‌مرز بود. برای مرز جنوبی مانا، خطی را از منطقه مریوان به دهگلان تا دره قزل اوزن پیشنهاد می‌کنند. در منابع آشوری مانا را کشور قبایل مانای (مآت مانایی) نامیده‌اند؛ درحالی‌که در مآخذ اورارتویی از مانا به‌عنوان کشوری واحد سخن به میان آمده است.

تعیین زبان یا زبان‌هایی که در میان مردم مانا رواج داشته، دشوار می‌نماید؛ اما از روی نام جاها گویا بتوان پی برد که ایلامی به زبان ایشان بسیار نزدیک بوده. هرچند تاکنون اطلاعات ارزنده‌ای از خط و زبان مانایی به دست نیامده؛ اما شواهد موجود نشان می‌دهد که گویا مانایی‌ها به زبان مستقل خود که شاخه‌ای از زبان هوری‌ها بوده [ازجمله زبان‌های غیر هند و اروپایی و غیر سامی] سخن می‌گفتند. اسامی ثبت‌شده در متون آشوری و اورارتویی، مهم‌ترین مدارک باقی‌مانده از این زبان است. برخی معتقدند که خط فارسی باستان از خط مادی کهنه یا از خط مانا ریشه گرفته و این دو خط تحت نفوذ خط اورارتویی قرار گرفتند. از شهر آشور، پس از ویرانی آن در سال ۶۱۲ پ.م کتیبه‌ای به زبان ناشناخته به دست آمده که احتمال داده می‌شود مانایی باشد. تنها کتیبه ترجمه‌شده مکشوفه از این فرهنگ، سنگ‌نوشته قلایچی بوکان است که به خط و زبان آرامی کهن است که گویا در آن زمان به‌عنوان یک زبان بین‌المللی در خاور نزدیک رواج داشته است. نقوش برجسته کوه‌های زاگرس مانند نقش آنوبانی نی تا اندازه زیادی سیما، فرم جامه و هیئت ظاهری اقوام این نواحی را نشان می‌دهد. در این نقوش موی سر غالبا پیچ خورده و کوتاه شده است و موی‌بندی آن را بر جای نگه می‌دارد. کلاهی کوتاه سر را می‌پوشاند و پیشانی‌بند پهن بر پیشانی بسته می‌شود. ریش کوتاه تصاویر نقوش نیز پیچ خورده است. بر روی خفتانی آستین‌کوتاه که تا سر زانو می‌رسد، نیم‌تنه عجیبی از پوست گوسفند پوشیده‌اند که در ایام صلح از روی شانه‌ها آویخته و جلوی آن باز است. بعضی از سرکردگان ناحیه زاگرس پابرهنه راه می‌رفتند؛ ولی بعضی از موزه‌ها از گونه پاپوش‌هایی است که نوک برگشته دارند و غالبا مردم نواحی کوهستانی از این نوع موزه بر پای دارند. این سبک پوشاک خود در هزاره اول پ.م. لباس مردم مانا و ماد غربی و کاسپیان، به گفته هرودوت بود. از مدارک چندی که درباره سازمان اجتماعی و دولتی مانا در دست است، می‌توان دریافت که ساکنان مانا مانند دیگر نواحی بیشتر به دامداری اشتغال می‌ورزیدند. معهذا در هیچ‌یک از بخش‌های سرزمین ماد آینده زراعت، در ردیف دامداری چنان اهمیتی را که در مانا واجد بوده نداشته. قلمرو مانا به دلیل دارابودن منابع آب و خاک مناسب و مراتع غنی و گسترده، شرایط بسیار خوبی برای رشد و گسترش کشاورزی، دامداری و پرورش اسب داشت و همین شرایط سبب شده بود تا جامعه‌ای نسبتا ثروتمند در این منطقه شکل گیرد. مهارت زیاد مانایی‌ها در پرورش اسب و نیاز بالایی که در این دوره در سطح منطقه و فراتر از آن وجود داشته، منبع درآمد مهم دیگری برای مانایی‌ها بود. سرزمین مانائیان با دره‌های حاصلخیزش که به‌خوبی آبیاری می‌شدند، شمار زیادی از اسبان و جانوران بارکشی را که در سپاه آشور به کار می‌رفتند، تامین می‌کرد. در کنار دامداری و کشاورزی، مانائیان هنرمندان و صنعتگران چیره‌دستی بودند و در فلزکاری، سفالگری، کار بر روی عاج، ساخت آجرهای لعاب‌دار و... مهارت بسیاری داشتند و احتمالا بخشی از تولیدات آنها به مناطق دیگر صادر می‌شده. براساس متون آشوری، مانا دارای سیستم حکومتی پادشاهی بود که در آن فرزند جانشین پدر می‌شد. پادشاه در این سیستم به‌تنهایی کشور را اداره نمی‌کرد؛ بلکه از مشورت و همکاری اعیان، نخبه‌ها و حاکمان محلی سود می‌جست.

پادشاهان مانایی که در متون آشوری به آنها اشاره شده، عبارت‌اند از: اوالکی/اودکی؛ ارنزو؛ از پسر ایرنزو؛ اولوسونو برادر از؛ بل خابو؛ اخشری؛ اوالی پسر اخشری؛ اریسینی پسر اوالی.

دولت مانا به این ایالات (به زبان آشوری تازه) تقسیم می‌شد: (سوریکاش) ناحیه سقز کنونی، (مسی) بخش علیای رود جغتو، (اوئیشدیش) کرانه شرقی دریاچه ارومیه، (آرسیانشی)، (ارشته یانا) و... ظاهرا حکام یا جانشینانی (شاکنو)، که در منابع آشوری از آنها سخن گفته شده، در رأس این ایالات قرار داشتند. به ظن قوی حدود ایالات مزبور تا حد زیادی همان حدود قلمرو و قبایل بود. کدخدایان یا صاحبان دهکده‌ها از سیماهای خاص اداره‌ای مانا به شمار می‌رفتند و در اتحادیه قبایل ماد نیز از ویژگی‌های مهم آن شمرده می‌شدند.

پایتخت مانا تقریبا در تمام طول حیات آن شهر زیرتو یا ایزیرتو بود که در منطقه سقز یا بوکان قرار داشته است. در کنار این مرکز، در قلمرو مانا، یک تعداد مراکز حکومتی وجود داشتند که در منابع آشوری با عنوان «شهرهای شاهی» از آنها نام برده شده.

موقعیت شهرستان بوکان و تپه قلایچی: شهرستان بوکان با طول ۴۶ درجه و ۱۳ دقیقه و عرض ۳۶۰ و ۱۳۲ دقیقه و به ارتفاع ۱۳۷۰ متر از سطح دریا در جنوب استان آذربایجان غربی و در ۷۰ کیلومتری جنوب شرقی شهرستان مهاباد و ۵۵ کیلومتری جنوب شهرستان میاندوآب قرار دارد.

تپه قلایچی در مجاورت روستایی به همین نام و در حدود ۸ کیلومتری شمال شرق بوکان واقع شده و براساس کاوش‌های صورت‌گرفته معرف یک طبقه استقراری از مانایی‌ها و حدود سال‌های ۶۰۰ - ۸۰۰ ق.م است.

استل قلایچی: بخش اصلی استل در سال ۱۹۸۵ (۱۳۶۴ شمسی) بر اثر حفاری‌های باستان‌شناسی تپه قلایچی نزدیک شهر بوکان در جنوب دریاچه ارومیه به سرپرستی اسماعیل یغمایی کشف شد. بخش کوچک‌تری از این استل در سال ۱۹۹۰ از بازار فروش عتیقه‌جات غیرمجاز مسترد شد. این استل به ابعاد ۱،۵۰ * ۸۰ سانتی‌متر است که حاوی ۱۳ سطر کتیبه به خط آرامی است.

آجرهای لعاب‌دار تپه قلایچی بوکان: جنس آجرها ترکیبی است از گل رس سیلیس، شن‌ریزه، کاه خشک‌شده در برخی مواقع گیاهان خشک. در برخی از آجرها دانه‌های بسیار کوچکی از آهک مشاهده شده است. بیشتر آجرهای یافت‌شده از تپه قلایچی، به شکل مربع هستند که تزییناتی به شکل نقوش دایره‌ای با قطر ۱۰ تا ۱۵ سانتی‌متر روی آنها نقش شده است. یک طرف این آجرها لعاب‌دار است.

میتانی‌ها

این قوم در ۱۵۰۰ پ.م از کنار دریای مدیترانه تا کوه‌های زاگرس دولتی حکومت تشکیل داده بودند. سپس شمال بین‌النهرین را به سرزمین خود اضافه کردند. نخست پایتخت آنها شهر واشوکانی در خاور امروزی بود. سپس به آرپخا در کرکوک انتقال یافتند. این قوم از قفقاز تا فرات کوچ کردند و به اتفاق هوریان تشکیل حکومت میتانی را دادند. اتحاد آنها توانست سرزمین‌های گوتیان را فتح کند. مقتدرترین فرعون مصر نیز با دختر شاه میتانی ازدواج کرد. متون یافت‌شده از موزی و یورگان‌تپه در جنوب غربی کرکوک درمورد قوانین زناشویی، بچه‌داری، واگذاری اموال، ارث، قوانین کشورداری و مجازات اطلاعات زیادی از میتانی‌ها به ما داده است. همچنین الواح گلینی از بغاز کوی در آسیای صغیر به دست آمده است که پیمان صلحی است میان هیتی‌ها و میتانی‌ها.

ایلامی‌ها

ایلامیان مردمانی بودند که سرزمین‌شان از سوی ساکنان میان‌رودان «ایلام» به معنای سرزمین بلند خوانده می‌شد. ایلامیان سرزمین خود را به خط میخی «هل‌تم‌اتی» یا «هاتمتی» خوانده‌اند و احتمالا «التمتی» تلفظ می‌کردند. این کلمه از دو قسمت هل به معنی سرزمین و متی به معنی مقدس یا خدایان تشکیل شده و در مجموع به معنای سرزمین مقدس یا سرزمین خدایان است.

برای اولین بار نام ایلام در کتیبه‌ای سومری که به وسیله پادشاه اساطیری سلسله اول کیش به نام «انمبارگیسی» ساخته شده ظاهر شده است. این پادشاه در مبارزاتی که با ایلامی‌ها داشته است مقدار زیادی اسلحه از آنها به غنیمت گرفته است. راجع به ایلامی‌ها در باستان‌شناسی ایلام در دوران تاریخی به طور مفصل پرداخته خواهد شد.

حکومت ایلام در آغاز هزاره سوم پیش از میلاد (حدود ۴۹۰۰ سال پیش) در جنوب غرب ایران به مرکزیت منطقه خوزستان (شهر شوش) شکل گرفت و شاهان آن به مدت ۲۲ قرن بر ایران فرمان راندند.

تمدن و دولت پیشرفته ایلام که نخستین حکومت منسجم در فلات ایران به شمار می‌رود، در سال ۶۴۵ پیش از میلاد به دست آشوربانی پال فرمانروای مقتدر و جنگجوی آشور منقرض شد. ۳۳ سال بعد، یعنی در ۶۱۲ پیش از میلاد، تمدن آشور نیز به نوبه خود مغلوب قوم آریایی و شجاع ماد شد.

مهم‌ترین مناطق مربوط به تمدن ایلام عبارت‌اند از: شوش، چغازنبیل و هفت‌تپه، که هر سه منطقه در دشت خوزستان قرار دارند. طبق گفته باستان‌شناسان و صاحب‌نظران، تمدن ایلام شامل دشت خوزستان، قسمت‌هایی از شرق ایران و کرمان بوده است.

تمدن ایلام در کنار تمدن‌های بزرگ بین‌النهرین (سومر، آکد، بابل و آشور) قرار داشت و آثار به دست آمده از مناطق مربوط به تمدن ایلام، نشان‌دهنده تأثیرپذیری آن تمدن از تمدن‌های سرزمین بین‌النهرین است. پیکره‌ها و لوح‌های پیداشده از حفاری‌های شوش و هفت‌تپه بیانگر این امر است. که مجسمه‌های ایلامی یافت‌شده از منطقه شوش، نشان‌دهنده خصوصیات مردم آن قوم هستند.

مهم‌ترین نکته در بررسی این مجسمه‌ها، تأثیر مذهب ایلامی‌ها بر هنر آنهاست و بیشتر مجسمه‌های پیداشده دارای حالتی هستند که گویی در برابر چیزی احترام می‌گذارند و به عبادت آن می‌پردازند.

مجسمه مفرغی معروف به «مرد نیایشگر» که از شوش به دست آمده، بیانگر این ویژگی است. نکته دیگری که در بررسی آثار شوش و به‌ویژه آثار سیلک کاشان با آن روبه‌رو هستیم، پیوند میان زندگی و آثار هنری است و نشان می‌دهد که آثار یادشده، تنها برای تزین و زیبایی ساخته نشده‌اند، بلکه کاربرد دیگری نیز داشته‌اند.

مجسمه مفرغی ملکه ناپیرآسو (نپیرآزو) همسر اونتاش گال پادشاه ایلامی که سر آن مفقود شده، از مفرغ و به وزن ۱۷۵۰ کیلوگرم و ارتفاع فعلی ۱۳۵ سانتی‌متر است که امروزه در موزه لوور در پاریس قرار دارد. این مجسمه از شوش به دست آمده است.

یکی از نمونه‌های برجسته بناهای مذهبی که به دست ایلامیان ساخته شده زیگورات مشهور «چغازنبیل» است که در دشت آزادگان خوزستان و ۳۰ کیلومتری شهر شوش قرار دارد.

شهر دور اونتاش (چغازنبیل) در حدود سال ۱۲۵۰ پیش از میلاد و زمان حکومت اونتاش گال فرمانروای خردمند ایلام و به عنوان نیایشگاهی برای اینشوشیناک خدای ایلامی‌ها ساخته شد. این بنای بزرگ ایلامی به وسیله «رمان گیرشمن» کشف و مورد حفاری قرار گرفت.

در این معبد هزاران آجر کتیبه‌دار و مهره‌های استوانه‌ای منقوش پیدا شده که اطلاعات بسیاری را از مردم آن زمان در اختیار محققان و باستان‌شناسان قرار داده است. چغازنبیل در سال ۱۳۱۳ شمسی به طور تصادفی کشف شد.

بر اساس اسناد آکدی، کشور ایلام نوعی «ممالک متحده» بوده و هر ایالت حاکمی داشته است. حکام ایالات ایلام همگی زیر نظر حکومت مرکزی بوده‌اند. بر اساس اسناد سومری، ایلامی‌ها در حدود سال ۲۴۰۰ پیش از میلاد، خط صورت‌نگاشت را به کار می‌بردند و شاید به سبب اینکه طی سال‌های ۲۳۵۰ تا ۲۳۰۰ پیش از میلاد، تحت سلطه آکدها قرار داشتند، خط میخی و آکدی را اقتباس کردند و با این خط متون خود را بر لوح‌های ساخته‌شده از گل می‌نوشتند. آجرهای کتیبه‌دار چغازنبیل نیز با خط میخی ایلامی نوشته شده‌اند. این خط بیش از ۳۰۰ حرف داشت.

بعضی تحقیقات و نظرات هم حاکی از آن است که خط میخی ایلامی، از تحول و تکامل خط‌های تصویری درون سرزمین ایران شکل گرفته و به بیان دیگر، پیدایش خط حاصل ابداع مردم فلات ایران بوده است.

خط ایلامی خطی هجایی بوده و به همین سبب علامت‌های زیادی داشته است. می‌توان گفت خط ایلامی مادر خط‌های باستانی ایران بوده است. در خط هجانگار، برای مثال هریک از هجاهای سی، سو، سار، سه، ساد، سگ و... دارای یک حرف یا نشانه ویژه خود است (مانند خط امهری که در کشور اتیوپی وجود دارد).

آثار هنر ایلام جدید را می‌توان در چندین ظرف بدل چینی و اشیای مفرغی که «راپوسه» نامیده می‌شوند، مشخص کرد. کوزه‌های کوچک بدل چینی شبیه جعبه‌های عاج گرد و کوچکی هستند که در سده‌های نهم و هشتم پیش از میلاد و در سوریه ساخته می‌شدند. یکی از آنها، حالت همان طرح گل‌های «رُزت» و غنچه‌های توأمان نیلوفری را دارد که در نیم‌تاج سری از جنس عاج، مربوط به سده هشتم پیش از میلاد که در حفریات نیمرود به دست آمده، دیده شده است.

کلاه نوک‌دار ویژه شاهان دوره ایلام جدید و وسیله شناسایی و تشخیص آنها از فرمانروایان دوره‌های قبل است. در نقش رستم واقع در نزدیکی تخت جمشید، نقش برجسته بهرام دوم ساسانی، روی نقش برجسته‌ای از دوره ایلام ساخته شده و می‌توان گفت آن را به طور کامل حذف کرده است.

تنها دو نقش در دو انتهای این نقش برجسته باقی مانده که گفته می‌شود مربوط به یک شاه ایلامی و همسر اوست. شاه کلاه نوک‌داری را که ویژه دوران ایلام جدید است، بر سر نهاده و ملکه تاج کنگره‌داری بر سر دارد که ملکه‌های سده هفتم پیش از میلاد آشوری بر سر می‌گذاشتند.

گروهی از اشیای مفرغی ایلام جدید که باید با تیردان مفرغی و عاج‌ها ارتباط داشته باشند، معروف به «سیتولا» یعنی سطل مفرغی باریک و بلند، با ته مخروطی هستند. در اصطلاح باستان‌شناسی، این نوع ظرف‌ها را «جام» نامیده‌اند. شکل این ظرف‌ها در اصل مصری است مانند نقش نیلوفر آبی در کف آنها. با این وجود، سبک تزیینی این دسته از جام‌ها، ایلامی جدید است.

آثار و بقایای تمدن ایلام را می‌توان در مناطق تل لورت، تل شروان، تل‌های لالار، ویرانه‌های دره‌شهر و تل طرحان (تارهان) که همگی در منطقه سیمره پشتکوه لرستان قرار دارند، مشاهده کرد. در مناطق ایذه (مال امیر پیشین)، سلیمان تپه پشتکوه، سیرجان کرمان و تل اسپید فهلیان فارس نیز آثاری از دوره ایلام وجود دارد.

قدیمی‌ترین آثار سفالی لعاب‌دار و مجسمه‌های لعاب‌دیده ایران، از مناطق شوش و هفت‌تپه به دست آمده‌اند که مربوط به دوره ایلام هستند. فن لعاب‌دادن را ایلامیان از مردم بین‌النهرین آموخته بودند.

در محلی به نام «لالی» در ۴۰ کیلومتری شمال مسجدسلیمان، کتیبه‌هایی به خط میخی سومری و مربوط به حدود ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد پیدا شده است.

مادها

مادها به اعتقاد برخی، در حدود سال ۸۲۵ پیش از میلاد، از طرف شرق و از طریق جاده اصلی باستانی، به سوی غرب ایران حرکت کرده و در آنجا ساکن شدند. آنها که قومی آریایی و از اقوام هند و اروپایی بودند، در مسیر حرکت خود به سوی شمال غرب ایران، با دو امپراتوری مقتدر آشور و ایلام از یک سو و از سویی دیگر با حکومت جوان و نیرومند «اورارتو» در شمال ایران و بخشی از آسیای صغیر، همسایه شدند.

«دیااُکو» یکی از سران مشهور این تمدن است که توانست اقوام پراکنده ماد را متحد کند و در سال ۷۰۸ پیش از میلاد امپراتوری بزرگ ماد را تأسیس کند. او به مدت ۵۳ سال پادشاهی کرد. فرورتیش، هوخشتره و دیوکس نیز از فرمانروایان مشهور و قدرتمند این دوره بوده‌اند. شاهنشاهی بزرگ ماد عمر کوتاهی داشت. آستیاگ پسر کیاکسار در سال ۵۵۰ پیش از میلاد به دست نوه خود کوروش، یعنی پادشاه پارس‌ها مغلوب شد.

مادها در آذربایجان، کردستان، لرستان، ری قدیم و اصفهان سکونت داشتند. سه ناحیه عمده و بزرگ در دولت ماد وجود داشت که عبارت بودند از: همدان، ناحیه ری و ناحیه نسا (در کرمانشاه). کار اصلی مادها کشاورزی و دامداری بود و در فلزکاری، جواهرسازی و زرگری نیز مهارت فوق‌العاده داشتند.

از دوره مادها دخمه‌هایی در دل صخره‌ها بر جای مانده که به «آرامگاه‌های مادی» مشهور شده‌اند. مهم‌ترین این گور دخمه‌ها عبارت‌اند از: دخمه فخریگا یا فخریکا در نزدیکی مهاباد، دخمه شیرین و فرهاد در نزدیکی شهر صحنه در کرمانشاه، دکان داود در نزدیکی سرپل‌ذهاب، دخمه «دا و دختر» (مادر و دختر) در استان فارس، دخمه آخور رستم در جنوب تخت جمشید و گور دخمه قیزقاپان در کردستان عراق.

یادداشت

باستان‌شناسی و آموزش به کودکان

فرنوش بلوردی
باستان‌شناس

باستان‌شناسی به‌عنوان علم مطالعه آثار باستانی ازجمله میراث منقول و غیرمنقول مانند آثار باقی‌مانده از ساختمان‌ها یا بناها، استخوان‌ها، سکه‌ها، تابلوها یا مراسم‌های آیینی و مذهبی تعریف شده است.

آشنانبودن با علم باستان‌شناسی باعث به وجود آمدن تصورات غلط عمومی از این زمینه می‌شود. باستان‌شناسی علمی برای تأیید وجود شواهد گذشتگان است. گذشته می‌تواند تاریخ یک منطقه یا یک قوم باشد.

گروه بزرگی که اغلب در حفاظت از میراث فرهنگی و طبیعی نادیده گرفته می‌شوند، کودکان هستند. کودکان نیز به موزه، باستان‌شناسی و میراث فرهنگی و طبیعی علاقه دارند و می‌توانند بر نگرش بزرگسالان در زندگی خود تأثیر چشمگیری بگذارند. آموزش کودکان درمورد باستان‌شناسی و میراث فرهنگی نه‌تنها به ایجاد یک جامعه آگاه کمک می‌کند؛ بلکه به طور غیرمستقیم والدین و سرپرستان را نیز آموزش می‌دهد. آموزش به کودکان به چند دلیل مهم است. نخست، بسیاری از مردم تصورات نادرستی درمورد میراث فرهنگی و طبیعی و باستان‌شناسی دارند. گام بعدی رسانه‌ها تصویری کاذب از باستان‌شناسی ارائه می‌دهند که توسط مردم به‌عنوان تصویرهای واقعی پذیرفته شده است.

باستان‌شناسی مطالعه گذشته با استفاده از مدارک مادی است و دارای مفاهیم پیچیده و تخصصی بسیاری است که انتقال این مفاهیم به کودکان کمی مشکل است.

توجه به ایجاد محیطی مناسب برای رشد کودک و آشنایی با نیازها و سرشت فطری او که در دوران کودکی به آن ارتقای کیفیت آموزش و یادگیری در کودکان و راه‌های نیل به این هدف از موضوعاتی است که در صد سال گذشته توجه اندیشمندان و صاحب‌نظران زیادی را به خود جلب کرده است. به طوری که ارتقای سطح آموزش در هر جامعه‌ای را معادل با تعالی فرهنگ و سازمان هر جامعه‌ای می‌دانند.

آموزش میراث فرهنگی و طبیعی فرایندی است که در محیط‌های غیررسمی مانند موزه‌ها رخ می‌دهد. درحال‌حاضر، یادگیری محدود به کتاب یا مدرسه نمی‌شود و موزه‌ها به‌عنوان «کلاس‌های بدون دیوار» تعریف می‌شوند. آنها به‌عنوان یک محیط مهم آموزشی از پتانسیل یادگیری درخورتوجهی برخوردار هستند، آموزش کودکان در این زمینه به جلوگیری از افسانه‌های مربوط به این زمینه در شیوه تفکر مردم درباره گذشته مادی، کشف آن و محافظت از آن کمک می‌کند.

براساس تئوری‌های یادگیری معاصر، یادگیری مستلزم آن است که افراد فعال باشند، آنچه را که آموخته‌اند عملی کنند، درمورد آنچه اجرا می‌کنند، فکر کنند و آنها را معنا دهند، از مهارت‌های زبانی خود استفاده کنند و در فعالیت‌های اجتماعی شرکت کنند.

همچنین امروزه یکی از بحران‌هایی که در جامعه ایران شکل گرفته است ترویج تفکرهای گنج‌یابی و عتیقه‌جویی است که به‌شدت میراث طبیعی ـ فرهنگی این مملکت را از بین می‌برد و نابود می‌کند. یکی از اقداماتی که می‌تواند در راستای زدودن این تفکر مخرب کمک کند، آگاه‌سازی کودکان و آموزش در زمینه پاسداشت میراث طبیعی ـ فرهنگی با تکیه بر باستان‌شناسی علمی است.

به‌هیچ‌وجه در حوزه باستان‌شناسی، گنج‌یابی و کاوش قاچاق از روی هیجان کودکانه شکل نمی‌گیرد.

باستان‌شناسی در جوامع توسعه‌یافته یک رشته بنیادی و کاربردی است که درمورد مسائل زندگی بشر، اشتباهات و مسائل درست در کره خاکی استفاده شده است.

در برخورد با مسائل زیربنایی کشورها با حفظ میراث فرهنگی، با تکیه بر باستان‌شناسی و تاریخ انجام می‌شود. ما اگر بتوانیم این آموزش به کودکان‌مان را به‌درستی اجرا کنیم، در آینده شاهد تخریب میراث ارزشمند طبیعی و فرهنگی نخواهیم بود.

به‌عنوان مثال اگر از قنات برای تأمین آب استفاده می‌شد، کمبود آب رخ نمی‌داد.

مکان‌گزینی احداث شهر و پایگاه صنعتی اگر توسط باستان‌شناسان انجام شود، شاهد چنین مشکلاتی از قبیل ویرانی بعد از سیل آق‌قلا نخواهیم شد، چه بسا که در دوره‌های قبلی در جای‌جای سرزمین ما تمدن‌های بشری شکل گرفته‌اند و به نحوی تخریب شده‌اند یا سالم مانده‌اند و به‌راحتی علم باستان‌شناسی می‌تواند در تعیین محل‌های مختلف به علوم مختلف مانند شهرسازی یا محیط زیست کمک کند. تربیت و آموزش صحیح کودکان مانع از تخریب این زیربناها می‌شود.

لازم به ذکر است که امروز حس ملی‌گرایی در بین مردم کمتر حس می‌شود و ضروری است که این حس در کودکان به‌عنوان آینده‌سازان کشور پررنگ شود. کودکان فراگیرانی هستند که از طریق تعامل با اشیای موجود در موزه به ساخت نظام دانشی خود کمک می‌کنند. عرضه مفاهیم انتزاعی و منطقی از طریق بازی، نمایش، قصه‌گویی و... به صورت تعاملی در محیطی متنوع مانند موزه، همه مخاطبان به‌خصوص کودکان را به تفکر خلاق و اندیشه منطقی، آشنایی با هویت ملی و... وامی‌دارد که از اهداف اصلی پاسداری از میراث فرهنگی هر کشوری توسط نسل نو است.

کودکان عامل پیوند نسل‌های گذشته و آینده در هر جامعه‌ای هستند. اصلاح محیط اجتماعی در هر جامعه، از طریق کودکان امکان‌پذیر است.

تأثیر معماری اروپا بر بناهای تاریخی رشت

ولی جهانی، گیلان‌شناس و نویسنده: مراودات سیاسی و اقتصادی و به تبع آن برخوردهای اجتماعی میان اقوام در سرزمین‌های هم‌جوار، انتقال فرهنگ‌ها را ناگزیر کرده و به گرته‌برداری و تقلید منجر می‌شود. ایران به‌عنوان حد فاصل میان شرق و غرب جهان، با ورود اولین سیاحان در عصر صفوی به این سرزمین و گسترش این ارتباطات دوسویه که در عصر قاجار رو به فزونی نهاد و طی سده‌های گذشته تاکنون ادامه داشت، همواره مورد توجه بوده است. موقعیت ایران از آن جهت حائز اهمیت است که از شمال با دولت روسیه تزاری و از غرب از طریق امپراتوری عثمانی با اروپا در ارتباط بود و زنجیره این هم‌جواری در سه منطقه آسیا، اروپا و اوراسیا، مشابهت‌هایی را در حوزه‌های مختلف منجر شده است.

در این بین «معماری» به دلیل ماهیت کالبدی خود توان آن را دارد که مشابهت‌های ساختاری، قرابت‌های اقلیمی و جغرافیایی، شیوه‌های اجرائی و مسائل فرهنگی را در ساختمان‌های نواحی مجاور به گونه برجسته بروز دهد.

مجاورت گیلان با ناحیه قفقاز دروازه‌ای برای ارتباط با روسیه و تمدن غرب بود. چنان‌که در منابع نیز به این امر اشاره شده است که از قرن هجدهم میلادی به سبب آمد و شد تجار و بازرگانان گیلانی به روسیه، از معماری روسیه، به ویژه در معماری خانه‌های بادکوبه الهام گرفته شده است، به طوری که اعیان رشت خانه‌هایشان را به اسلوب و شیوه معماری این شهرها بنا می‌کردند.

بیشترشدن مراودات با اروپا که به دلیل ارتباط سفرا، اعزام دانشجویان، رفت‌وآمدهای دیپلماتیک و تجاری انجام می‌شد، در رفتار فرهنگی مردم اثرگذار بوده و در عرصه معماری و شهرسازی ایران نیز جلوه کرد، به طوری که نمادهای غربی ابتدا در ظاهر ساختمان‌ها و بدنه‌های شهری و بعد از آن در فنون ساختمان‌سازی اثر گذاشت.

با ورود به عصر پهلوی معماری نو که معرف تحولات آن دوره و زمینه ایجاد آن عصر قاجار بود پدید آمد. جریان تجدد و غرب‌گرایانه سبب شد معماری ویژه‌ای به تبع عملکردهای جدیدی که در سیستم مدیریت کشور لحاظ می‌شد متولد شود. این تحولات گاه برگرفته از معماری باستانی یا اسلامی و گاه معماری غرب و گاه اختلاطی از اینها بود. در این زمان، ساختار کالبدی و گستردگی شهر رشت در حد دوره قاجار باقی ماند با این تفاوت که در مرکز شهر احداث چند ساختمان و عملیات خیابان‌کشی با الهام از خیابان‌های عصر رنسانس، به‌ویژه خیابانی در سنت پطرزبورگ روسیه، ازجمله دگرگونی‌هایی بود که در عرصه شهری این شهر به اجرا درآمد. اعمال ضوابط معماری و شهرسازی به سبک نوزایی (رنسانس)، بدنه‌سازی خیابان‌ها و میدان‌های جدیدالاحداث از طریق رعایت تقارن و ترکیب متوازن در نمای ساختمان‌های جدید و طرفین خیابان‌ها ازجمله اصول در اجرای این اقدامات بود. بنای ساختمان شهرداری از روی اسلوب ساختمان‌های روسیه ساخته شده و نمونه‌ای بارز از سبک معماری کلاسیک اروپایی است که بی‌گمان توسط مهندسان و معماران روسی و شخص آرتم سردارآف طرح و اجرا شده است. روبرت واهانیان راجع به معماری مجموعه میدان شهرداری می‌گوید: «بناهای نئوکلاسیک شهری به طور کلی تبلور فضای فرهنگ رنسانس و دوران حاکمیت نظامیان و نظامی‌گری در سراسر دنیاست».

معماری روسیه در شهرهای مهم همچون کی‌یف، مسکو و سنت پطرزبورگ برگرفته از معماری یونان، بیزانس ناحیه آناتولی، عصر کلاسیک و رنسانس ایتالیا، باروک فرانسه و البته وفاداری کامل به سنت‌های معماری روسی بود.

عمده تغییرات معماری روسیه از قرن ۱۷ میلادی آغاز شد. اولین تغییر در نما و نقشه ساختمان‌ها و کشیدگی آنها به شکل افقی بود. اکثر ساختمان‌ها در سطح افقی کشیده شده‌اند. ردیف‌های پنجره‌ها در نمای ساختمان صرفا نشان‌دهنده تعداد طبقات نیست و ممکن است طبقه‌ای دارای دو ردیف پنجره باشد. ویژگی مهم دیگر، سقف سایه‌بانی ساختمان‌هاست.

در اواسط قرن نوزدهم میلادی پلان به دلیل اهمیت فضاهای عملکردی نقش مهمی در معماری یافت. پالادیو معمار ایتالیایی، سلسله مراتب فضایی را براساس عملکرد و از طریق ابزار بصری تقارن جلوه‌ای بیشتر بخشید.

الهام‌گیری معماری روسیه از مدل‌های بیزانتین، برگرفته از طرح‌های اروپا اغلب مبنای طرح مدور یا محوری با نمای قرینه را در بر داشت. در میان بناهای دوره پهلوی اول نیز بناهای متعددی به الگوی متقارن ساخته شدند. بناهای حکومتی متقارن ملهم از شیوه معماری اکسپرسیونیستی اروپا و به شکلی آرمان‌گرایانه بود. در این حالت اصل تشابه و تکرار و ریتم در جداره ظاهری باشکوه، قدرتمند و متوازن ایجاد می‌کرد.

این اصل را در بناهای سنگین و حجیم در محور افقی کاخ‌های سنت پطرزبورگ و مسکو همچنین در بنای شهرداری و ساختمان استانداری رشت می‌توان مشاهده کرد. بی‌شک بهره‌گیری از خطوط افقی در نمای این بنا نیز ملهم از بناهای عصر رنسانس است که در نماسازی آنها بر خطوط افقی تأکید شده است. این بناها همچنین بیشترین استفاده را از نشانه‌ها و عناصر خطی عمودی برده است. ستون‌ها و پنجره‌ها بیشترین نقش را در این کاربرد داشته‌اند تا بتوانند بر ایجاد حس ابهت و شکوه بنا در بیننده بیفزایند. علاوه بر کلیات فرم و حجم، جزئیات اجرائی در نمای این بناها به چشم می‌آید که نمایانگر طرح‌های معابد یونان و روم باستان هستند.